

# لوح رئیس - عالی باشا

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



لوح رئیس "عالی باشا" - من آثار حضرت بهاء الله - کتاب اقتدارات -  
صفحه 302 - 317

( 29 )

(لوح رئیس - عالی باشا)

هو المالك بالاستحقاق

قلم اعلی میفرماید ای نفسیکه خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملأ اعلی باو روشن و منیر است ادنی العباد شمرده ای غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت چه که لا زال هر یک از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند قد قضی نجبهم فسوف یقضی نجبک و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده اند که محل سیاط قهر و غضب شده اند در هیچ مذهب و ملتی اطفال مقصر نبوده اند قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف تو جمیعرا احاطه نموده اگر از اهل مذهب و ملتی در جمیع کتب الهیه و زبر قیمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین امور نموده اند چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیا نموده مگر جاهلیکه بالمره از عقل و



ORIGINAL

درایت محروم باشد لذا البته ناله این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود جمعی که ابا در ممالک شما مخالفتی نموده‌اند و با دولت عاصی نبوده‌اند در ایام و لیالی در گوشه ای ساکن و بذکر الله مشغول چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت بعد که امر بخروج اینغلام شد بجزع آمدند و نفوسیکه مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشانرا نفی نموده اگر خود بخواهند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه این فقراء خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته بلقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرة اخرى با حق هجرت کردند تا آنکه مقرر حبس بها حصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی بفرق این فقرا نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت نمود چندیست که میگردد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبا را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد این رشتی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا نموده‌اید هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اسرا میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت فوالذی انطق البهآء بین الارض و السماء لم یکن لکم شأن و لا ذکر عند الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و اموالهم حبا لله المقتدر العزیز القدر کفی از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما و لویشآء لیجعلکم هبآء منبثا و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم اذا تتوحون و تتضرعون و لن تجدوا لانفسکم من معین و لا نصیر این ذکر نه برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوسرا احاطه نموده ابا متنبه نشده و نخواهید شد و نه بجهت آنستکه ظلمهای وارده بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاگرد ابا شکوه ای نداشته و ندارند بلکه دماآئشان در ابدانشان در کل حین از رب العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤوسشان آمل که بر کل سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابا التفات نمودید یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آمده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید آیا عزت خود را باقی دانسته‌اید و یا ملک را دائم شمرده‌اید؟ لا و نفس الرحمن نه عزت شما

باقی و نه ذلت ما این ذلت نخر عزت‌هاست و لکن نزد انسان وقتیکه این غلام طفل بود و بحد بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود و چنانچه عادت آن بلد است در هفت شبانه روز بچش مشغول بوده‌اند روز آخر مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امرآء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود تا آنکه در صحن عمارت خیمه بر پا نمودند مشاهده شد صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شبری بنظر می‌آمد از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید بعد صوری دیگر بیرون آمدند مشاهده شد که بجاروب مشغول شدند و عده اخری بآب پاشی بعد شخص دیگر ندا نمود مذکور نمودند جارچی باشی است ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند بعد جمعی با شال و کلاه چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی فراشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی بکمال تجتر و جلال یتقدم مره و یتوقف اخری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد و حین جلوس صدای شیلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطنا احاطه نمود بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته وزراء و امرآء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده‌اند در این اثناء دزدی گرفته آوردند از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور میرغضب باشی گردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه بخون بود از او جاری گشت بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده‌اند سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طویخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهای طوب شد مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل از او سؤال نمودم این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امرآء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الآن در این جعبه است فوری الذی خلق کل شیء بکلمه من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می‌آید و ابد بقدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت بسیار تعجب مینمودم که ناس بچنین امورات افتخار مینمایند مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین یقین ملاحظه مینمایند ما رأیت شیئا الا و قد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهیدا بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید اگر عرفان حق موفق نشد اقلا بقدم عقل و عدل رفتار نماید عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویه و عساکر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد بمثابه همان جعبه و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود اعتبار و لا تکن من الذین یرون و ینکرون از اینغلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابد هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی بجهت متعرض عباد الله نشوی تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضری از مظلومی رفع نمائید اگر فی الجمله بانصاف

آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابه آن بازبست که مذکور شد بشنو سخن حق را و بدنیا مغرور مشو این امثالکم الذین ادعوا الربوبیة فی الارض بغیر الحق و ارادوا ان یطفئوا نور الله فی بلاده و یخربوا ارکان البیت فی دیاره هل ترونهم فانصف ثم ارجع الی الله لعله یکفر عنک ما ارتکبته فی الحیوة الباطلة و لو انا نعلم بانک لن توفق بذلک ابدان بظلمک سعر السعیر و ناح الروح و اضطرت ارکان العرش و تزلزلت افئدة المقربین ای اهل ارض ندای این مظلوم را بآذان جان استماع نمائید و در این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید شاید بنار امل و هوی نسوزید و باشیاء مزخرفه دنیای دنیه از حق ممنوع نگردید عزت و ذلت فقر و غنا زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لایزال بملکوت باقی درآید و در ظل سدره امر ساکن گردد اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است و لکن جمیع ناس را در کل حین بفنا اخبار مینماید همین رفتن اب ندائست از برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته‌اند و از حق محروم گشته‌اند میدانستند که آن کز بکه خواهد رسید لا و نفس البهآء احدی مطلع نه جز حق تعالی شأنه حکیم سنائی علیه الرحمه گفته:

"پند گیرید ای سپاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار"

و لکن اکثری در نومند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیه با کلّی اظهار محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه میکرد چون فجر شعور دمید و افق سمآء از نیر نورانی منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده خائب و خاسر و نادم بمقر خود بازگشت همچو مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست ترین و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لا زال مردود بوده اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده مینمودی این ذلت عزت امر است لو کنتم تعرفون لا زال این غلام کلمه ای که مغیر ادب باشد دوست نداشته و ندارد الادب قمیصی به زینا هیاکل عبادنا المقربین و الا بعضی از اعمال که همچو دانسته‌اید مستور است در این لوح ذکر میشد ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند بعد از ورود گلی پولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الله یعلم ما تکلم به بعد از گفتگوها که برائت خود و خطیئه شما را ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده؟ و حال امر از این مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را باخرب بلاد حبس نمائی یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میدانند و دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومانرا رها نمایند و بحال خود بگذارند عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه شأن حق نیست که بنزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خالق شده‌اند و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و

دیار دور مانده‌اند این امر را قبول نمودیم و مع ذلک اثری بظهور نرسید عمر حاضر و موجود سؤال نمائید لیظهر لکم الصدق و حال اکثری مریض در حبس افتاده‌اند لا یعلم ما ورد علینا الا الله العزیز العلیم دو نفر از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند یگروز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را بر ندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواستہ بود و از اتفاق در آن حین زخارف دنیویہ موجود نبود هر قدر خواستیم که بما وا گذارند و نفوسی که موجودند حمل نعلش نمایند آنہم قبول نشد تا آنکہ بالاخرہ سجاده ای بردند در بازار ہراج نموده وجہ آنرا تسلیم نمودند بعد کہ معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یکقام گذارده‌اند با آنکہ مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند قلم عاجز و لسان قاصر کہ آنچه وارد شدہ ذکر نماید و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعذب از شہد بودہ ایکاش در کل حین ضر عالمین در سبیل الہی و محبت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد از او صبر و حلم میطلبیم چه کہ ضعیفید نمیدانید چه اگر ملتفت میشدی و بہ نفعہ ای از نفعات متצועہ از شطر قدم فائز میگشتی جمیع آنچه در دست داری و بآن مسروری میگذاشتی و در یکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن میشدی از خدا بخواہ بحد بلوغ برسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی و السلام علی من اتبع الہدی